

کلام جدید

جلسه پانزدهم: نقد نظریه داروین - بخش چهارم

استاد احسان عبادی

تایپ و تنظیم:
محمد جواد اسماعیلی

۱۳۹۸

مقدمه

نقد اصل دوم نظریه داروین - اصل انتخاب اصلح طبیعی

نقد اصل سوم داروین - قانون وراثت در صفات اکتسابی

نقد نظریه چهارم داروین - سازش با محیط

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تَمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر و الزمان، السلام عليك يا بقیه الله فی ارضه.

خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت
حجّه بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

مقدمه

در ادامه بحث نظریه داروین در نقد نظریات چهار گانه داروین بودیم. اصل اول را نقد کردیم و حالا به اصل دوم می
رسیم.

نقد اصل دوم نظریه داروین - اصل انتخاب اصلح طبیعی

این اصل را قبلا توضیح دادیم و مثال زدیم که میان کشاورزان مرسوم است که از هر نسلی از بذرها، تعدادی را که
عالی ترین هستند را انتخاب می کنند و باعث انتخاب ها و اعمال مصنوعی با آزمایشات می شوند و نژادی را به
عنوان نژاد برتر برای آن بذرها به دست می آورند. پس در این جهانی که بین موجودات تنازع برقرار است، بقا از آن
موجوداتی است که شرایط بقای آنها بیشتر است و عوامل حیاتی در آنها بیشتر از دیگران وجود دارد. مثلا در بین
حیوانات، حیواناتی که شاخ های بزرگتری دارند و به غذاهای بهتری دسترسی دارند، نسبت به حیوانات کوچکتر از
خودشان، بهتر می توانند زندگی کنند و آنها در برابر تهدیدات ضعیف تر عمل می کنند. خلاصه در این میدان مبارزه
فتح و پیروزی متعلق به کسانی است که شرایط نیرومندتری دارند.

اما این نظریه داروین هم رد می شود. تغییر و تحولاتی که در جانداران به وسیله دگرگون شدن محیط در چند نسل
رخ می دهد، خیلی جزئی و نامرئی است. حتی شاید بگوییم خیلی خیلی محسوس است و شاید بعد از هزاران سال
بخواهد تغییرات کوچکی حاصل شود نه در حدی که انسان از نسل میمون ها صادر شود. این تغییرات جزئی چطور
می تواند باعث پیروزی و فتح یک دسته ای از جانداران در برابر دسته ای دیگر که این تغییر در آنها به وجود نیامده
است بشود. ممکن نیست. شما فرض کنید بر اثر دگرگون شدن شرایط زندگی، دسته ای از پستانداران با سپری
شدن زمان های زیاد و تولدهای زیاد، تحولات ناچیزی در ناحیه گردن یا دم یا شاخ آنها پیدا شود. آیا می توانیم

بگوییم این تحول به حدی می رسد که بتواند بر آن همجنسان آن پستاندار پیروز شوند و آنها را به حکم اینکه بگویند شما ضعیف تر از نسل ما هستید از بین ببرند؟ یا می توانیم بگوییم چون اینها شاخ و بال کمتری دارند بگوییم در برابر حوادث مقاومت آنها کمتر است و از بین می روند؟ آیا علم تایید می کند؟ خیر.

آقای گوپینو استاد دانشگاه در کتاب بنیاد انواع صفحه شصت و دو می گوید: تغییراتی که در رابطه با تولد متعدد به دست می آید از جمله تغییرات فردی، چون همیشه خفیف و ناچیز هستند سود و زیان آنها هم بسیار ناچیز و کوچک است. آیا این تغییرات می تواند تحولی به منظور انتخاب فرد لایق و مستعدتر انجام دهد؟ هیچ کس نمی پذیرد که شاخی درازتر از چند میلیمتر و پرده پایی به ضخامت دو به سه میلیمتر می تواند خود را از گزند حوادث برهاند.

ایشان می گوید تنازع بقا میدان مسابقه المپیک نیست که با چند میلی متر بیشتر برتری پیدا کند. پس این نظریه هم یک نظریه علمی نیست.

نقد اصل سوم داروین – قانون وراثت در صفات اکتسابی

یعنی صفاتی که انسان اعم از صفات و ویژگی های بدنی دارد به صورت توالد و تولد در فرزند و نسل های بعدی او هم ایجاد می شود.

در پاسخ باید بگوییم علم این نظریه را هم رد می کند. اصل وراثت یک اصل حتمی علمی در جهان است و هرگز مورد تردید نیست. مثلاً یک درخت گردو تمام خصوصیات ریشه و شاخ و برگ و همه اینها را از هسته گردو به ارث می برد. اینها به صورت اجمالی در آن هسته وجود داشت و حالا بعد از کاشت، هر کدام از اینها رشد کرده است. به خاطر همین قانون وراثت است که یک فرزند آفریقایی از نظر سیاهی و مو و کلفتی لب به پدرش بر می گردد. یک اروپایی هم به همین نحو می باشد. تمام اینها مسلم بودن وراثت را اثبات می کند، ولی قبلاً کیفیت انتقال این صفت ها مشخص نبود، بلکه بعدها سلول ها و کروموزوم ها کشف شد و همین طور ژن ها هم کشف شد. برای اینکه یک صفتی به فرزند منتقل شود باید تغییر و تحولاتی در ژن ایجاد شود تا بعد از آن بتواند آن صفت در فرزند ایجاد شود.

بنابراین اگر هر تغییری یا صفتی در ژن ها موجود باشد، آن تغییر یا صفت می توانیم بگوییم ارثی است، و اگر موجود نباشد ارثی نیست. عامل این ارث که ژن بود در زمان داروین هنوز کشف نشده بود. البته این را هم بدانید هنوز هم برای دانشمندان مبهم است که ژن ها تحت چه عواملی متاثر می شوند و چه وسایلی می توانند تغییراتی در ژن ایجاد کنند تا بتوانند اوصاف را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند. هنوز هم روی آن بحث وجود دارد.

آقای گوبینو می گوید: امروز ما می دانیم که صفات موروثی به وسیله مولکول های شیمیایی یا ژن ها منتقل می شوند. در هسته چند هزار مولکول وجود دارد، برخی از آنها به رنگ پوست و برخی از آنها از فلان و فلان، ولی می گوید این موارد غیرقابل فهم است که چطور ژن تغییر می کند. چه چیز روی ژن ها اثر می گذارد.

این مباحث هنوز درک نشده است. روی این مبانی است که انتقال صفات اکتسابی که داروین مطرح کرده بی اساس است، زیرا این اوصاف در صورتی ممکن است منتقل شوند که در ژن تحولاتی ایجاد کنند ولی هنوز عامل تحول در ژن برای بشر کشف نشده است و هنوز هم علم اثبات نکرده است که به کار بردن یا نبردن عضوی یا دگرگونی در محیط، می تواند در عامل وراثت تحول ایجاد کند یا نکند. آزمایشات متعدد هم موروثی بودن صفات اکتسابی یعنی صفات کسب شده را تکذیب می کند.

تغییرات اکتسابی به یکی از شش روش زیر ممکن است در جانوری ظهور کند:

۱- قطع شدن یک یا چند عضو

۲- بر اثر برخی امراض تغییراتی در بدن ایجاد شود.

۳- مصونیت داشتن از امراض میکروبی.

۴- اثراتی که نور و رطوبت و حرارت ممکن است بگذارند

۵- اثر استعمال یا عدم استعمال اعضا

۶- اثر تعلیم و تربیت

که ممکن است در صفات انسان تاثیر بگذارند. ولی آزمایشات متعددی بر خلاف تمام این راهها گواهی داده که هرگز بر اثر هیچ کدام از این اسباب و عللی که نام بردیم صفات اکتسابی به نسلی منتقل نشده است. ربطی ندارد بگویم دست پدر قطع شده پس دست بچه هم اثر می گذارد. ربطی ندارد پدر آنفلونزا گرفته فرزند هم به دنیا بیاید آنفلونزا می گیرد. اینها هیچ کدام اصلا نمی شود موروثی باشند. این نظریه آقای داروین هم از نظر علمی کاملاً رد شده است. مثلاً مسلمانان و یهودی ها اکثریت فرزندان خودشان را ختنه می کنند، ولی فرزندانی که به دنیا می آیند ختنه شده نیستند، پس معلوم می شود تغییرات در عضو موروثی نیست. چیز خنده داری است. در بیست و دو نسل موش ها آزمایشاتی کردند و دم موش ها را بردند. ولی نوزادانی که به دنیا می آمدند با دم بودند. پس توجه کنید به هیچ عنوان موروثی بودن صفات از طریق قطع عضو و امراض هم امکان ندارد. پدری ممکن است بیماری بگیرد که بچه ها تا آخر عمر آن بیماری را نمی گیرند. پس نظریه داروین در زمانی مطرح شد که علم اروپا تازه داشت پیشرفت می

کرد. به همین خاطر کینه ای که با کلیسا داشتند نظریه داروین را بزرگ کردند. بعدها که خودشان به صورت علمی و نقادانه به نظریه داروین توجه کردند متوجه شدند این نظریه اصلاً چیز خاصی ندارد و خودشان به اشتباهات این نظریه پی بردند.

نقد نظریه چهارم داروین – سازش با محیط

داروین معتقد است حیوانات به خاطر محیطی که در آن زندگی می کنند تغییراتی در آنها ایجاد می شود. زرافه چون می خواست از شاخه های بالای درختان ارتزاق کند گردنش دراز شد. اردک چون در آب شنا کرد پاهایش پرده پیدا کرد.



این نظریه هم به راحتی قابل نقد است. جای شکی نیست که محیط روی موجود زنده اثر می گذارد. گل هایی که در کوهستان رشد می کنند با گل هایی که در گلخانه رشد می کنند تفاوت دارند. درست است با هم تفاوت دارند اما این طور نیست که زندگی آنها به هم می ریزد و تغییرات نسلی ایجاد می شود. دانشمندی به نام آقای پن شصت و نه نسل متوالی از مگس سرکه را در تاریکی پرورش داد. اولاد آخرین نسل را در روشنایی به دنیا آورد و کمترین اختلافی در ساختمان چشم آنها مشاهده نکرد.

نکته بعدی اینکه در غارهای آهکی که تاریک هم هستند انواع مختلفی از جانوران زندگی می کنند که اکثر آنها فاقد چشم هستند. طبق نظریه داروین چون می گوید تاریک است نیاز نیست این حیوانات چشم داشته باشند و محیط روی اینها اثر گذاشت و اینها بسیار کور یا بی چشم متولد می شوند. در حالی که در همان محیط تاریک جانوران دیگر هم دیده می شوند که نه تنها چشم آنها وضع عادی دارد، بلکه چشمان درشت تری از حد معمولی هم دارند. یا درباره والن پستانداز عظیم الجثه ای که در آب زندگی می کند و از نهنگ هم بزرگتر است، داروین معتقد است که بر اثر سازش با محیط دست های او به بال تبدیل شده و پاهای او از بین رفته است. چون در آب نیاز به پا

ندارد و باید با دستانش شنا کند و بدنش هم به شکل خاصی در آمده است. اما پستاندارانی در آب زندگی می کنند که دست و پای خودشان را به خوبی حفظ کردند.

اردک و قو بین انگشتان پا پرده نازکی دارند که به وسیله آن در کمال راحتی شنا می کنند. داروین می گوید چون در آب شنا می کنند کم کم پاهای آنها پرده در آورد. اما پرندگان زیادی در آب زندگی می کنند که با نهایت مهارت شنا می کنند و از ماهی ها تغذیه می کنند ولی هیچ پرده ای هم بین پاهای آنها هم نیست.

موش کور را هم داروین مثال زده بود. موش کور پستاندارد کوچک حشره خواری است که حفره ها و راهروهایی را در زمین حفر می کند و در آنها زندگی می کند و حشرات را شکار می کند. چشم های کوچک و بسیار بسیار ریزی دارد و در دست هایش چنگال های تیزی است. داروین وجود این اعضا را اثر مستقیم سازش با محیط می داند که به خاطر تاریکی کور است و چنگال هم دارد که بتواند زمین را بکند. اما باید در پاسخ گفت در همان نقاط تاریک در زمین جوندگانی مانند موش کور هستند که در دالون ها زندگی می کنند. اتفاقا در حفاری کردن زمین از موش کور توانا تر هستند و چشم هم دارند و می بینند.



اینها مثال های نقضی است که نظریات داروین را زیر سوال می برد. پس چهار نظریه داروین می بینید به راحتی زیر سوال می رود.